

نهضت‌های ملی ایران

(۱۰۴)

واقعه شهادت جانگداز حسنک وزیر

حسن بن محمد میکال ملقب به سیدالکفاة و معروف به امیر حسنک میکال نیشابوری آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی است .

حسنک در ایام جوانی در ملازمت محمود بسمیردودر سفر و حضر همیشه با او بود ، هنگامی که محمود به سلطنت رسید ، ریاست شهر نیشابور را به او داد . در اثر ابراز لیاقت و کاردانی حسنک مورد توجه و محبت سلطان محمود واقع شد و در نتیجه کاردبوان غزنه به وی تفویض گردید . چنانکه دیدیم پس از عزل احمد بن حسن میمندی او را به وزارت خود برگزید . شاعران درباره سلطان محمود پس از انتخاب حسنک به مقام وزارت وی را مدح گفته‌اند ، از جمله فرخی را در مدیح او قصاید غراست .

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی‌بها نه جود

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی‌بها نه راد

دستور شهر یار که اندر سپاه او

صدشاه و خسرو است چو کسری و کیقباد

خواجه بزرگ بوعلی آن سید کفایت
 خواجه بزرگ بوعلی آن مفخر گهر
 او از میان گوهر خویش آمده بزرگ
 و اندر خور بزرگی آموخته هنر
 خواجه سید وزیر شاه ایران بوعلی
 قبله احرار و پشت لشکرو روی گهر
 تیغ را میر جلیل و خامه را میر بزرگ
 یافته میراث میری و بزرگی از پدر

نوشته‌اند که پس از عزل احمد بن حسن میمندی محمود به مقربین دربار
 گفت: کسانی را که شایستگی مقام وزارت دارند نام نویسند و به وی عرضه
 نمایند، تا یکی را از آن میان بدین شغل برگزینند. ارکان دولت نام ابوالقاسم
 عارض، و ابوالحسین عقیلی، و احمد بن عبدالصمد، و حسنک میکال را نوشته
 نزد وی فرستادند. سلطان محمود گفت: اگر منصب وزارت ابوالقاسم را دهیم
 شغل عارض مهمل ماند، و ابوالحسین عقیلی روستائی طبع است و وزارت را
 نشاید، و احمد بن عبدالصمد درخور این منصب است، لکن مهمات خوارزم
 درعهده اوست. اما حسنک به علونسب و کمال حسب و وقوف برد قایق امور بر همه
 فائق است و تنها عیب او جوانی و حدائث سن است. امرای از سخنان سلطان دانستند
 که میل وی متوجه حسنک می‌باشد، پس به اتفاق و یک زبان گفتند: که از او
 (حسنک) شایسته تری ندانند، و سلطان محمود آن منصب عالی را به وی تفویض
 داشت و حسنک تا مرگ سلطان محمود در این مقام باقی بود. در زمان فرمانروائی
 محمد فرزند سلطان محمود نیز در این سمت اشتغال داشت و از محمد در مقابل

مسعود فرزند دیگر سلطان محمود حمایت میکرد . گویند در سخنان خویش بدانوقت که مسعود به عران بود تعادل نگاه نمیداشت ، چنانکه وقتی دردیوان در حضور جمعی گفته بود: اگر مسعود پادشاه شود، حسنک را بردار باید کشید. (۱)

تعقیب حسنک وزیر و مصادره اموال او

بطوریکه از مفاد تواریخ این دوره مستفاد میگردد، پس از دستگیری و عزل و حبس محمد پسر سلطان محمود در غزنه، و ورود مسعود غزنوی به پایتخت غزنویان و استقرار بر سریر سلطنت، دنبال بهانه ای می گشت تا حسنک وزیر را که یکی از روشنفکران و ایران دوستان اصیل بشمار میرفت از میان بردارد. البته یکی از دلایل نکبت کار حسنک وزیر طبق نوشته بیهقی (۲) این بود که: (به روزگار جوانی ناکردنی ها کرده بود و زبان نگاه نداشته و این سلطان بزرگ محترم (مسعود) را خیر خیر بیازرده) ولی تردیدی نیست که عامل مهمتری یعنی دخالت مرکز فساد آن دوران (بغداد) و صف آرائی مخفیانه روشنفکران ایرانی تحت عنوان باطنیان، در مقابل متعصبین طرفداران عرب، در سرنوشت او مؤثر افتاده است. بطوریکه ابوالفضل بیهقی نوشته است. در زمان سلطان محمود، هنگامی که حسنک مقام وزارت داشت سالی به سفر حج رفت، در موقع بازگشت بجای اینکه از طریق بغداد مراجعت کند از شام به غزنین بازگشت، و بهانه اش این بود که راه بادیه خشک و بی آب است و حجاج تلف میشوند.

۱ - دستورالوزراء تالیف خوند میر به تصحیح دانشمند فقید سعید نفیسی صفحه ۱۴۳

و آثار الوزراء تالیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی چاپ دانشگاه تهران صفحه ۱۹۲

۲ - تاریخ بیهقی صفحه ۶۴

بر حسب اتفاق، پس از رسیدن به شام و موصل سفیری از جانب خلیفه فاطمی مصر که تفصیل ظهور و تاسیس آن در ورق‌های گذشته این تالیف نوشته شد، به حسنگ وارد شد و خلعت و هدایای بسیاری به او داد که به سلطان محمود برساند.

در ضمن خود حسنگ را نیز خلعتی فاخر پوشاندند و بسیار تکریم و اعزاز کردند. این اشتباه بزرگتر بود ولی حسنگ تقصیری نداشت، زیرا هدیه بنام شاه یعنی سلطان محمود در نظر گرفته شده بود و او نمیتوانست آنرا قبول نکند (۱) خلیفه بغداد از اینکه حسنگ وزیر از موصل راه را گردانده و به سراغ او نیامده بود، سخت رنجید و نامه‌ای به سلطان محمود در این مورد نوشت و بالاخره کار بدانجا رسید که خلعت حسنگ و همه هدایا و تحف را که از مصر رسیده بود با رسولی به بغداد فرستادند و همه آنها را در بغداد سوزاندند، لیکن برخی نوشته‌اند که این اشیاء را در چار بازار غزنین بسوختند (۲).

بهمین جهت سیاست دستگاه خلافت عباسیان در کمین حسنگ بود. تردیدی نیست که وی یکی از وطن پرستان پر شور و از اعضاء فعال سازمان باطنیان در ایران بشمار میرفت. بهر حال حسنگ وزیر سرانجام گرفتار سیاست مکارانه دولت عباسیان گردید و به اتهام قرمطی بودن دستگیر و زندانی شد. این موضوع حائز کمال اهمیت است که قبلا در زمان سلطان محمود غزنوی نیز از طرف خلیفه عباسی قرمطی بودن حسنگ باز گوشه شده بود، ولی سلطان محمود

۱- آسیای هفت‌سنگ تالیف دکتر باستانی هاریزی صفحه ۲۹۰

۲- آثار الوزراء تالیف سیف‌الدین حامی بن نظام عقیلی به تصحیح میرجلال‌الدین

باواکنش تند و صریحی این تهمت وارد کرده بود و آن گفتار چنین است .
 (بدین خلیفه حرف بیاید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام و
 در همه جهان ، و قرمطی می‌جویم ، و آنچه یافته آید و درست گردد بردار
 می‌کشند . و اگر مرا درست شدی (ثابت شد) که حسنک قرمطی است ، خبر به
 امیر المؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی! وی را من پرورده‌ام و با فرزندان
 و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم) (۱)

با این ترتیب وطن پرستی حسنک و همبستگی وی به سازمان مخفی باطنیان
 در ایران حتمی و غیر قابل تردید می‌باشد ، ولی فراست و کیاست حسنک از یک
 طرف و درجهٔ نفوذ شخصی او در سلطان محمود از طرف دیگر ، باعث شده بود
 که با در نظر گرفتن احتیاط فکری در این دوره از اتهام و تعقیب برای جرم غیر
 قابل بخشش زمان خود یعنی باطنی یا قرمطی بودن که در حقیقت جلوه و نشانه‌ای
 از تعصب در ایران دوستی و اعتقاد به تشیع بود رهائی یابد .

لیکن در این هنگام که سلطان مسعود براریکهٔ فرمانروائی دولت غزنویان
 تکیه زده بود و شخصی بنام بوسهل زوزنی که از مخالفان سرسخت و جدی حسنک
 بشمار میرفت به عنوان وزیر اعظم سلطان مسعود مصدر کار بود ، اجرای سیاست
 خلیفه عباسی بر ضد حسنک وزیر که از مدتها قبل مورد هدف و تعقیب فکری و
 سیاسی دولت عباسیان واقع شده بود ، از هر موقع دیگر مناسب تر بنظر میرسید .
 سلطان مسعود بعلت اینکه حسنک وزیر بعد از مرگ پدرش سلطان محمود
 با سلطنت وی در مقابل برادرش محمد مخالفت کرده بود ، در پی بهانه و
 مستمسکی می‌گشت تا به همان علت حسنک را از صحنه سیاست خارج کند ،

بهمین جهت دستور تعقیب و دستگیری حسنک، وزیر مقتدر و آخره محمودی را صادر کرد.

ابوالفضل بیهقی در این مورد مینویسد: (چون حسنک را از بست به هرات آوردند، بوسهل زوزنی او را به علی رایضی چاکر خویش سپرد، و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید، که چون باز جستی نبود کار و حال او را انتقامها و تشفیها رفت. و بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد، مرد آن مرد است که گفته‌اند: العفو عند القدرة بکار تواند آورد) (۱) همچنین بیهقی نوشته است: (و معتمد عبدوس گفت، روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل (زوزنی) را گفت، حاجتی و عذری باید کشتن این مرد را بوسهل گفت: (حجت بزرگتر که مرد قرمطی است، و خلعت مصریان (خلیفه فاطمی) است تا امیر المومنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود باز گرفت و اکنون پیوسته از این می‌گوید. و خداوند یاد دارد که به نیشابور رسول خلیفه آمد و لوا و خلعت آورد، و منشور و پیغام درین باب برچه جمله بود. فرمان خلیفه درین باب نگاه باید داشت) (۲)

بهر حال، مسعود غزنوی و وزیرش بوسهل زوزنی که هر دو از متعصبان سنی بودند، برای قانونی جلوه دادن قتل حسنک و زیر دنبال فتوی و مدرکی میگشتند، تا اینکه بوسهل زوزنی این مشکل را حل کرد گفت: زمانی که نماینده خلیفه عباسی به نیشابور آمده بود پیغام داده بود که (حسنک قرمطی است و ی را بردار باید کرد) (۳) و سلطان مسعود نیز در گفت و شنود باخواجه احمد بن حسن میمندی

۱ - تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۳

۲ - تاریخ بیهقی * * ۲۲۴

۳ - تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۵

اظهار داشت که : (ما این بنشاپور شنیده بودیم و نیکو یاد نیست ، خواجه اندوین چه بیند و چه گوید ؟) بیهقی از قول عبدوس نامی می نویسد : (خواجه احمد حسن میمندی دیری اندیشید و پس مرا گفت : بوسهل زوزنی را با حسنک چه افتاده است که چنین مبالغتها در خون او گرفته است) بدین ترتیب برای نابودی کامل حسنک مقدماتی پیش بینی و طرح شد . ابتدا بمنظور تصاحب اموال وی صورتی از دارائی او را که قبلا تهیه شده بود آماده کردند ، تا حسنک در ساعت و محل معینی در حضور بزرگان لشگری و کشوری آنها را به دولت سلطان مسعود غزنوی مصالحه کند . در اجرای این منظور بطوریکه بیهقی نوشته است : (روز سه شنبه بیست و هفتم صفر ، چون بار بگست امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنک را از آنجا خواهند آورد ، باقضاة و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله بنام مقابله نبشته شود و گواه گیرد بر خوشتن) ابوالفضل بیهقی مینویسد : (۴) در آن روزی که مقرر شده بود حسنک وزیر کلیه اموال و دارائی خود را به سلطان مسعود مصالحه کند من (ابوالفضل بیهقی) و قومی بیرون طارم به دکانها نشسته بودیم . جمله بزرگان لشگری و کشوری و اعیان و اشراف و دانشمندان و قضات در محل مورد نظر گرد آمده و به انتظار ورود حسنک آخرین وزیر مقتدر سلطان محمود غزنوی نشسته بودند (حسنک پیدا آمد ، بی بند . جبه پی داشت . حبری رنگ با سیاه میزد . خلق گونه ، و دراعه و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نشاپوری مالیده ، و موزه میکائیکی نودرپای وموی سرمالیده (بالیده) زبردستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می بود ، و والی حرس باوی و علی رابضی و بسیار پیاده از هر دستی ، وی را به طارم بردند و تا نزدیک

نماز پیشین بماند ، پس بیرون آوردند و به حرس باز بردند و بر اثر وی قضاة و فقها بیرون آمدند. این مقدار شنووم که دوتن با یکدیگر می گفتند که : (خواجه بوسهل را برین که آورد؟ که آب خویش ببرد) بر اثر خواجه احمد بیرون آمد با اعیان و بخانه خود باز شد و نصر خلف دوست من بود ، از وی پرسیدم که چه رفت گفت : که چون حسنک بیامد ، خواجه (احمد بن حسن میمندی وزیر اعظم سلطان محمود غزنوی) بر پای خاست ، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند. بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت ، برخاست نه تمام و برخویشتن می ژکید. خواجه احمد او را گفت : (در همه کارها ناتمامی) وی نیک از جای بشد ، و خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشیند نگذاشت ، و بردست ، راست من (نصر خلف) نشست و بردست راست خواجه ابو القاسم کثیر و بونصر مشکان را بنشانند. هر چند ابو القاسم کثیر معزول بود ، اما حرمش سخت بزرگ بود و بوسهل بردست چپ خواجه ، ازین نیز سخت بتابید و خواجه بزرگ روی بحسنک کرد و گفت : خواجه چون میباید و روزگار چگونه میگذرد؟ گفت : جای شکر است . خواجه گفت : دل شکسته نباید داشت که چنین حالها مردان را پیش آید ، فرمان برداری باید نمود بهر چه خداوند فرماید ، که تا جان در تن است امید صدهزار راحت است و فرج است .

بوسهل را طاقت برسید گفت : خداوند را کرا کند که چنین سگ قرمطی که بردار خواهند کرد بفرمان امیر المومنین چنین گفتن ؟

خواجه بخشم در بوسهل نگرست حسنک گفت : (سگ ندانم که بوده است خاندان من و آنچه مرابوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است ، اگر امروز اجل رسیده است ، کس باز نتواند

داشت که بردار کشند . یا جزدار ، که بزرگتر از حسین علی نیم (۱) این خواجه که مرا این میگوید ، مرا شعر گفته است و بردرسرای من ایستاده است (۲) اما حدیث قرمطی به از این باید که او را باز داشتند بدین تهمت نه مرا ، و این معروف است ، من چنین چیزها ندانم) بوسهل را صفرا بجنیید و بانگ برداشت و فراد شنام خواست شد ، خواجه بانگ برآورد و گفت : این مجلس سلطان را که اینجانشسته ایم هیچ حرمت نیست ؟ ما کاری را گردشده ایم ، چون ازین فارغ شویم ، این مرد پنج و شش ماه است تا دردست شماست هر چه خواهی بکن . بوسهل خاموش شد و نا آخر مجلس سخن نگفت ، و دو قباله نبشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنگ را بجمله از جهت سلطان و یک یك ضیاع را نام بروی خواندند ، و وی اقرار کرد به فروختن بطوع و رغبت ، و آن سیم که معین کرده بودند بستد ، و آن کسان گواهی نداشتند و حاکم سجد کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز ، علی الرسم فی امثالها) .

(بقیه در شماره آینده)

- ۱ - گفتار بالا مؤید این موضوع است که حسنگ وزیر جریء سازمان باطنیان ایران و از افراد شیعه مذهب بوده است .
- ۲ - درجه تملق و چاپلوسی متداول شاعران درباری این دوره از همین جا کاملاً معلوم و روشن است

ما چون يك موجود زنده در جناده عادی زندگانی براه خود میرویم ولی زندگانی براه مخصوص خود می رود که ارتباطی با راه ما ندارد یعنی زندگانی تابع راه و مشی و رویه و سلیقه ما نیست بلکه ما هستیم که تابع راه و مشی و تحولات زندگانی هستیم .

(از کتاب : اوراصدا بز نیم)